

بن بستِ دو راهی!

لحظه ی حال و آینده ی ممکنِ نظامِ حاکم و منطقه

محمد قراگوزلو

Qhq.mm22@gmail.com

در آمد

در طول و عرض سی و سه سال گذشته، نظام جمهوری اسلامی همواره با بحران های مختلفی رو به رو بوده است. ما ضمن اشارتی شتاب زده به این بحران ها "لحظه ی حال دولت" را در مقاله یی به همین نام بررسی کردیم و نشان دادیم که علاوه بر تناقض های ذاتی نظام تولید سرمایه داری - که به بروز بحران های سیکلیک و ساختاری می انجامد - جمهوری اسلامی از همان بدو پیدایش با بحران هایی دست به گریبان بوده است که به نحوه و چیدمان توزیع قدرت و ثروت در این نظام باز می گردد. و نتیجه گرفتیم برای برون شد ازین بحران ها راه حل اقتصادی وجود ندارد.

مهم ترین برهه های بحران سیاسی را - که امثال رفسنجانی در تشریح وقایع آن کتاب ها نوشته اند - در سرفصل هایی از حذف محفل قطب زاده و جبهه ی ملی و نهضت آزادی و بنی صدر تا کنار گذاشتن اصلاح طلبان دولتی برشمردیم. به این نکته هم اشاره کردیم که این حذف های سیکلیک پس از شکل گیری دولت دهم وارد برهه ی تازه یی شده و شاخه یی دیگر از نظام سیاسی حاکم را هدف گرفته است. ابتدا ازین شاخه تحت عنوان "جریان انحرافی" (محفل دو نفره ی مشایبی - بقایی) یاد می شد، اما با تعمیق شکاف در بالا اینک و هفت ماه مانده به انتخابات یازدهم چنین حذفی کل جریان احمدی نژاد را نشانده رفته است و بی شک اگر حمایت بی قید و شرط رهبر نظام از دولت نهم و دهم و شخص احمدی نژاد نبود وقوع یک پروژه ی بنی صدریسیون دیگر قطعی بود. بالاخره در فردای انتخابات پر مناقشه ی دهم رهبری پیش از تایید نتیجه ی انتخابات از سوی شورای نگهبان وارد گود شده بر سلامت انتخابات صحنه گذاشته و در نماز جمعه ی 29 خرداد به صراحت از نزدیکی نظر خود و احمدی نژاد دفاع کرده و پیش از آن نیز بارها به صور مختلف دولت نهم را اصلاح انحرافات دولت های پنجم تا هشتم (رفسنجانی و خاتمی) خوانده است. هم زمان با رهبری؛ اصول گرایان نیز مخالفت با احمدی نژاد را بی بصیرتی دانسته اند و... در چنین شرایطی و در حالی که دولت های "منحرف" شده از خط انقلاب اسلامی تا روز آخر تحمل شده اند کنار زدن عزیز دردانه ترین دولت می تواند طرف داران با بصیرت احمدی نژاد را به بی بصیرتی متهم کند. پس لاجرم باید این مدت باقی مانده را به هر شیوه یی که شده کج دار و مریز تحمل کرد. اما گویا احمدی نژاد نمی خواهد بی درد سر کنار برود و حاضر نیست مانند خاتمی در کنجی آرام بگیرد و به مستمری "ناقابل" بازنشسته گی سیاسی قناعت کند. از قرار احمدی نژاد تنها راه بازگشت خط خود به متن قدرت را در مسیر به "اپوزیسیون" رفتن می بیند. شکستن تمام کاسه کوزه های اوضاع فاجعه بار کنونی - با توجه به سوختن کارت رفسنجانی - باید در زمین مجلس و قوه ی قضاییه ی نزدیک به رهبری انجام شود. حمله به سپاه و خبرگزاری فارس و غیره در همین راستا انجام شده است. احمدی نژاد که زمانی چپ و راست به اریستوکراتیسم رفسنجانی و تیم عبدالله جاسبی حمله می کرد حالا نوک پیکان خود را به سوی نهادهای نزدیک به رهبری گرفته است. سوار شدن بر موج عقب مانده ی ناسیونالیسم و کوروش و تخت جمشید و اسلام ایرانی و "مخالفت" با گشت ارشاد و بستن روزنامه ها و حتا اعلام مخالفت با حصر موسوی و

کروبی در همین زمین بازی شده است و فقط جنبه ی دماغ‌ژیک دارد و بس! جنبه ی دیگرش نیز جمع کردن آرای متفرقه ی مردم در انتخابات آتی است! احمدی نژاد استاد سوار شدن بر موج نارضایتی عمومی و پروفیسور فن فرافکنی است.

در ادامه ی همین بازی بود که احمدی نژاد و یار بازدید از اوین کرد. پس از آن که نامه های تند و تیز و افشاگرانه ی دکتر رئیس جمهور و آیت الله آملی به عرصه ی عمومی سیاست کشیده شد و پس از آن که رهبری نظام دامن زدن به چنین مناقشاتی را تا انتخابات آینده (24 خرداد 1392) "خیانت" خواند و طرفین را به سکوت و بردن دعوا به پشت پرده دعوت کرد، گمان می رفت که فتیله ی این کش مکش ها پائین بیاید؛ اما مرگ دردناک یک کارگر و بلاگ نویس دستگیر شده توسط پلیس فتا دور جدیدی از این مناقشات را کلید زد. اطرافیان احمدی نژاد از زبان مدیر مسئول روزنامه ی "خورشید" مدعی شدند "در صورت بازدید دکتر از اوین چنین اتفاقی نمی افتاد" (نقل به مضمون) و با این تفسیر انگشت اتهام را به سوی قوه ی قضاییه نشانه رفتند. در مقابل آیت الله آملی اتهام زنده گان به دستگاه های تحت مسئولیت خود را به "وقاحت" متهم کرد و مرگ ستار بهشتی را به تشکیلات نیروی انتظامی تحت کنترل دولت نسبت داد. در همین گیر و دار طرح سئوال دوم از دکتر در مجلس تصویب شد و هنوز دستورات رهبری در یادها بود که بار دیگر فتیله ها بالا رفت. تا آن جا که این بار حکم حکومتی بر خلاف دوران به محاق راندن قانون مطبوعات در مجلس ششم از نوشتن نامه به رئیس مجلس فراتر رفت و رو به همه گان بیان شد. بدین سان دانسته آمد که مثل همیشه این کش مکش ها را سر پایان نیست. به نظر می رسد که شکاف در بالا این بار با یک بحران عمیق اقتصادی- به تبع بحران جهانی- و در پیوند با بحران تحریم ها و بن بست در سیاست خارجی و قفل شدن پرونده ی هسته یی گره خورده است.

من در این یادداشت خواهم کوشید با اشاره به دو بحران مهم و اساسی جمهوری اسلامی چند امکان را ارزیابی کنم. ناگزیر فایل های بحث سر و ته بریده خواهد بود!

بحران اول. جنگ با عراق، رهبری آینده و زندانیان سیاسی!

همه ی ما با شعارهایی همچون "جنگ، جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم"، "راه قدس از کربلا می گذرد"، "اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده ایم" و غیره آشنا هستیم. همه ی ما که حوادث ایران چهار دهه ی گذشته را به دقت پی گرفته ایم از پلمیک مشهور آیت الله خمینی و رییس جمهوری وقت بر محور "احکام ثانویه یا اولیه" با تاکید بر اولویت جنگ و "حفظ نظام از اوجب واجبات است" کم و بیش با خبریم و می دانیم که جنگ برای جمهوری اسلامی نه فقط "نعمت" بود بل که پیروزی نظامی در آن به ساده گی می توانست نقش **هرمونیک** نظام ایران در منطقه را تثبیت کند، جای خالی ژاندارم سابق (حکومت شاه) را با یک قدرت جدید پر کند و در همین راستا علاوه بر ثبات سیاسی، به لحاظ اقتصادی نیز سرمایه های فراوانی را روانه ی ایران سازد. اما چنین نشد. پذیرش قطع نامه ی 598 و صلح میان ایران و عراق، دو دولت ضعیف شده را در منطقه به جا گذاشت و به یک خلاء بزرگ سیاسی، نظامی دامن زد. توجه داشته باشیم که در سال 1368 هنوز دولت های ترکیه و عربستان به عنوان قدرت های مدعی وارد ساز و کارهای سیاسی منطقه نشده و هر یک مشکلات ویژه یی داشتند. پذیرش آتش بس نشان داد که استراتژی پراگماتیستی "حفظ نظام اوجب واجبات است" از سوی رهبری جمهوری اسلامی فراتر از اعتبارهای ایده نولوژیک (مذهبی، اسلام سیاسی و غیره) است و اگر ضرورتی پیش بیاید از نظر ایشان می توان احکام اولیه ی دینی را به نفع حفظ پایه های نظام تعطیل کرد. پیش از پذیرش قطع نامه هیات حاکمه ی جمهوری اسلامی توانسته بود از پس دو معضل اساسی دیگر نیز بر بیاید:

الف؛ قتل عام زندانیان سیاسی چپ و مجاهد.

ب؛ حذف آیت الله منتظری از قائم مقامی ولی فقیه.

در واقع این سه پیچ خطرناک و به ویژه تند پیچ به شدت لغزنده ی پذیرش قطع نامه ، صرفاً به اعتبار رهبری کریزماتیک آیت الله خمینی پیموده شد . تصمیم سازان آن دوران به سردمداری هاشمی رفسنجانی و حجت الاسلام احمد خمینی و... بر این نکته آگاهی کامل داشتند که پس از آیت الله - که بیماری اش وخیم تر شده بود - گذار از آن سه پیچ تند به ساده گی ممکن نخواهد شد . شخص آیت الله تمام نفوذ و اعتبار و پیشینه ی خود را گرو گذاشت و از آن تصمیم سازی به عنوان "نوشیدن جام زهر" یاد کرد.

بحران بزرگ دوم، پرونده ی هسته یی!

پس از عروج رفسنجانی و دولت توسعه ی اقتصادی تلاش جمهوری اسلامی برای ادغام در سرمایه داری جهانی آغاز شده است . در این مدت نظام با بحران های ریز و درشت زیادی درگیر بوده که مانع از موفقیت این ادغام گردیده است . قراردادهای نظامی و بازرگانی با روسیه و چین و یک دوره هم با اتحادیه ی اروپا هرگز زمینه ی این ادغام را به نتیجه ی مطلوب بورژوازی حاکم پیوند نزده است . امپریالیسم روسیه و چین اگرچه در طرح جدید تقسیم جهان امپریالیستی به راحتی با کارت ایران علیه امپریالیسم آمریکا و اتحادیه ی اروپا بازی می کنند اما تحت هیچ شرایطی متحد استراتژیک جمهوری اسلامی نبوده اند . در بهترین شرایط حمایت این دولت های امپریالیستی از نظام ایران در حد پشتیبانی دولت گورباچف از صدام حسین و یا حمایت دولت پوتین از بشار اسد خواهد بود . مضاف به این که امضای روسیه و چین زیر 3 بیانیه ی شورای امنیت علیه برنامه ی هسته یی ایران هنوز خشک نشده است . اینک به وضوح می توان گفت که ایستاده گی یا عقب نشینی در ماجرای هسته یی به یک بحران کلیدی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است . نتیجه گیری نهایی ما که مایلیم در همین جا بر آن تاکید کنیم این است که نظام ایران پس از کنار زدن توافق سعدآباد و عدول از تعهدات تهران (با میانجی گری برزیل و ترکیه) به دلیل پافشاری رهبری بر عدم عقب نشینی از مناقشه ی هسته یی وارد یک دوراهی منجر به قمار بزرگ شده است . تابلوهای ورود به هر یک از این دوراهی بدین قرار است:

1• پذیرش شرایط 1+5 و عقب نشینی و ... بیش از چند نقطه!

2• مقاومت در برابر تعلیق غنی سازی و بیش تر از چند نقطه چین!

پیش از ورود به احتمالات هر یک از این دو گزینه ابتدا نشان خواهیم داد که هدف جمهوری اسلامی از پیشبرد پروژه ی هسته یی شدن چیست؟ گستره ی این بحث حساس به قدری گسترده است که در این مجال فقط به اجمال سرفصل های مجملی از نکات مهم گفته خواهد شد.

هژمونی و انباشت سرمایه!

سی و سه سال پس از سقوط استبداد سلطنتی هنوز هم پهلوی زده گان پهلوان زاده از دروازه های گل و گشاد "تمدن بزرگ" خمیازه های نوستالژیک می کشند و به یاد ما می آورند که <>اگه اعلیحضرت با همراهی گوادالوپ نشینان و همیاری جعفریان و پزشکپور از گزند انقلاب مصون مونده بودن، اگه رضا شاهنشاه سوم با وساطت اردشیر زاهدی و حجامت بانو الاهی ی بقرات و حمایت نوجوانانی که در استکهلم و پراگ بالغ شدن به سریر سلطنت و مقام ضل الاهی می رسیدن و اگه شهبانوی هنر دوست به اعتبار "خلاقیت" نیکخواه و آهی و نصر جشن های فرهنگ و هنر شیراز را نهادینه

می کردن و آگه آگه... امروز ایران - این مرز پرگهر - جای ترکیه را می گرفت؛ تهران می شد استانبول، کیش می شد دوبی، سنندج می شد سلیمانیه، تیم ملی فوتبال می شد یکی از هشت تیم صدر جام جهانی، سرکار خانم گوگوش می شد مادونا و جی لو و البته جمشید آموزگار می شد دبیر کل اوپک و شریف امامی یا منوچهر گنجی می شدن بان کی مون، و ما هم به جای عربستان می شدیم اولین صادر کننده نفت! و خلاصه همه چی آروم بود و ما هم پیکان را - مانند ماهاتیر محمد - به پروتون ارتقا می دادیم. << **جزیره ی آرامش** اعلیحضرت بزرگ ارتشتاران رو که یادتون میاد؟ باری....

در واقع مناقشه ی هسته یی ایران با 1+5 را باید از همین دریچه نگریست. کسب هژمونی سیاسی، نظامی منطقه یی به قصد انباشت سرمایه. البته شکل دیگری از این پرونده را می شود در مدل کره ی شمالی یافت. تجهیز به بمب اتمی و افزایش قدرت چانه زنی و ثبات سیاسی در نظام منطقه یی و جهانی. "بروید مثل کره ی شمالی یک بمب بسازید و دست آمریکا و غرب را کوتاه کنید!" اما همه ی مساله این نیست. حتا اگر ادعای رهبران ایران را مبنی بر "حرام" دانستن بمب اتمی بپذیریم و به این مانسته گی شبه قیاسی مجاب شویم که پاکستان با وجود بهره مندی از بمب هسته یی هنوز یک کشور بی ثبات و درجه دوم منطقه یی است، باز هم طرح مباحث دیگر این پانورامای چند ضلعی بسیار مهم است.

جمهوری اسلامی سال هاست که با فرار و اعتصاب سرمایه مواجه شده است. ابزار استراتژیک تولید و به ویژه صنایع کلیدی ایران از جمله صنعت نفت و پتروشیمی و خودرو و غیره به شدت فرسوده است و برای ترمیم و بازگشت به سال های اول انقلاب (تولید 6 میلیون بشکه نفت) به 500 تا 700 میلیارد دلار سرمایه نیاز دارد. اگرچه حل بحران اقتصادی ایران راهکار اقتصادی ندارد اما حتا اگر به یک راه کار موقت و مسکن اقتصادی هم تمکین کنیم، باز هم لاجرم جمهوری اسلامی باید مساله ی هسته یی را در راستای سیاست ادغام در سرمایه ی جهانی حل کند.

به عبارت دیگر جمهوری اسلامی برای جذب سرمایه های خارجی و عادی کردن روند مبادله و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه باید علاوه بر افزایش جمعیت اش تا مرز 150 میلیون نفر این مسیرها را طی کند:

الف. کل دست اندازها، چاله چوله ها و از جمله چاه ویل پرونده ی هسته یی و... را مرتفع و پر سازد.

ب. ضمن تعدیل سیاست خارجی تهاجمی اش (چیزی شبیه مدل رفسنجانی یا خاتمی) در سرمایه ی جهانی ادغام شود و ازین طریق تضمین لازم را برای ثبات سیاسی و عدم تهدید از سوی آمریکا و متحدانش بگیرد.

پ. روابط سیاسی اقتصادی داغ با بلوک چین و روسیه را کمی باد بزند و قراردادهای هسته یی و سایر مناسبات نظامی و بازرگانی با این دو قدرت عظیم جهانی را به سود رفتن زیر پرچم غرب تقلیل دهد! (رکود تورمی جاری و تقلیل درآمد ارزی دولت و آب رفتن واردات به یک مفهوم بخش عمده یی از این گزینه را به ایران تحمیل کرده است.)

حتا به فرض هم که این اقدامات انجام شود با وجود قدرت بلامنازع ترکیه و هژمونی اسلام نئولیبرال در برآمد "خزان عربی" و تشکیل قطب جدیدی از قدرت، متشکل از ترکیه، مصر، عربستان و قطر امکان این که جمهوری اسلامی بتواند بالاتر از این قدرت ها صف جدیدی را شکل بدهد، دور از هر گونه محاسبات اولیه و ثانویه است. **در متن تقسیم جهان امپریالیستی جمهوری اسلامی از قافله ی این دولت ها جا مانده است.**

توقف برنامه ی هسته یی!

رهبری ایران با پی آمدهای توقف برنامه ی هسته یی در لیبی و عراق به خوبی آشناست. قذافی پس از انهدام تمام تسلیحات و پروژه های هسته یی خود و تسلیم بی قید و شرط همه جانبه - از جمله در مساله ی لاکربی - و کومک به کمپین تبلیغاتی سارکوزی و برلوسکونی و پا اندازی برای تفاله های اتحادیه ی اروپا ، در نهایت نیز نتوانست تضمین لازم را برای ثبات سیاسی خود بگیرد. صدام نیز مدت ها پیش از حمله ی آمریکای بوش پسر (2003) تمام موشک های دوربرد و تسلیحات میکروبی و شیمیایی خود را از بین برده بود. نیروگاه هسته یی اش هم در ابتدای جنگ با ایران توسط جنگنده های اسرائیل منهدم شده بود. بنا به گزارش های مکرر آژانس بین المللی انرژی اتمی و بازرسی های متعدد تیم هانس بلیکس عراق از نظر وجود تسلیحات کشتار جمعی تا حد کم تر از صفر خلع سلاح شده بود. ده سال پس از آن که جست و جوهای و جب به و جب ارتش آمریکا و انگلستان به یافتن یک لیتر مگس کش هم منجر نشد، تازه نماینده گان پارلمان انگلیس فهمیدند که دولت تونی بلر- در همراهی با دولت بوش - چه قدر به قدرت مالی و نظامی انگلیسی ها صدمه زده است. عدم مشارکت روسیه و چین در حمله به عراق نیز مانع از سقوط صدام و بازگشت خواهران چهارگانه ی شرکت های نفتی امپریالیستی نشد. می خواهم بگویم که جمهوری اسلامی این دو تجربه ی کنکرت را فرا روی خود دارد و خوب می داند که به محض تعلیق برنامه های هسته یی اش سیل بازرسان غربی از سر و کول نیروگاه های بوشهر و فردو و نطنز و اراک و در و دیوار پادگان های سپاه و سایر اماکن ناشناخته بالا خواهند رفت. کرکره ی تاسیسات موشکی اش را پایین خواهند کشید و پس از انحلال کامل توان نظامی اش به سراغ مباحث دیگری از جمله مقولات حقوق بشر کارتری (از نوع آزادی خانم سوچی در برمه و آلترناتیو دالایی لامایی) و غیره خواهند رفت. تصویری که از این جمهوری اسلامی می توان در ذهن ترسیم کرد ، دولتی مرعوب و ضعیف خواهد بود که نه فقط از هدف هژمونی خواهی منطقه یی اش فرو افتاده بل که بر خلاف تمام هزینه های کلان نظامی دو سه دهه ی گذشته و صادرات انقلاب و مشابه، یکی دو متحد اطراف را نیز از دست داده است. هم چنین در برابر هژمونی ترکیه و متحدانش ، به یک قدرت درجه دوم منطقه یی تبدیل شده است. "خزان عربی" و آن چه که تحت عنوان "بیداری اسلامی" به جمهوری اسلامی هزینه های زیادی تحمیل کرد ، مصر را به متحد ترکیه مبدل ساخت ، از تونس و لیبی چیزی نماند، جنبش حماس و رهبرانش را به زیر پرچم اردوغان و مرسی کشید ، بازار عراق را به کنترل ترکیه درآورد ؛ کردستان عراق را به تهدیدی جدی برای دولت بی ثبات مالکی تبدیل کرد و تنها متحد جمهوری اسلامی (سوریه) را نیز به ورطه ی تباه یک جنگ داخلی کشید. جنگی که به طور قطع مالکیت دولت مستبد و سکولار سوریه را به سود یکی از دو جناح پرو غربی و ارتجاعی اپوزیسیون مورد تایید اتحادیه ی اروپا یا جنگاوران القاعده سند خواهد زد. در پارادایم این صورت مندی های واقعی و محتمل ، ارتباط جمهوری اسلامی با حزب الله لبنان نیز قطع خواهد شد و کل سیاست خارجی تهاجمی ، پر هزینه و هژمونی خواه ایران به صفر خواهد رسید. چنین دولت ضعیفی برای آمریکا و غرب - که می خواهند در منطقه حضور نظامی نداشته باشند - یک دولت مطلوب است. فقط در این صورت متحدان منطقه یی غرب از هرگونه گزند موهوم یا واقعی دولت ایران مصون خواهند ماند و غرب نیز می تواند هر آینه به آن فشار آورد و در یک فرصت مناسب انواع و اقسام آلترناتیوهای بورژوازی ساخته شده در استکهلم و پاریس و پراگ را به جای آن بنشانند. مضاف به این که چنین دولتی نیازی هم به چنان آلترناتیوهای بی خاصیتی - که از هم اکنون بر سر پست ژاندارمری کن سولوقون به جان هم افتاده اند- نخواهد داشت. بی هوده نیست که روس ها معتقدند غرب از طریق تحریم ها به دنبال تغییر رژیم در ایران است. گیرم که به گمان نگارنده غرب نه به دنبال تغییر رژیم ایران بل که در راستای تضعیف آن عمل می کند. تغییر رژیم زمانی در دستور کار غرب قرار خواهد گرفت که یک اپوزیسیون یکپارچه و منسجم را در کنار خود ببیند. از شب نشینی های استکهلم تا پراگ اپوزیسیون در نمی آید!

رهبران جمهوری اسلامی به نتایج و پی آمدهای پیش گفته ی تعلیق غنی سازی به خوبی آگاهند. به این ترتیب بستن پرونده هسته یی به سود غرب مفهومی جز یک باخت پر هزینه ندارد. دقیقاً به همین خاطر است که رهبری ارشد نظام اسلامی راه

مقاومت را برگزیده است. مقاومت به امید باز شدن روزنه‌ی سوم برای فرار از این بن بست! این که روزنه‌ی مورد نظر چیست و چه گونه باز خواهد شد بر نگارنده دانسته نیست! مضاف به این که رهبری نظام سال هاست از کوتاه نیامدن در برابر آمریکا و متحدانش سخن گفته و با وجود برخی معاملات و معادلات - از ماجرای مک فارلین و کنترراگیت تا شایعات راست و ناراست مذاکرات پنهانی اخیر و لابی‌گری‌های بی‌نتیجه‌ی تیم احمدی نژاد، مشایب با نیاک از طریق سازمان ایرانیان و آمریکاییان - هنوز هم از مقاومت و پیشروی در برنامه‌ی هسته‌ی دفاع می‌کند.

نکته‌ی بسیار مهم این است که حتی اگر رهبری نظام مایل به مذاکره‌ی مستقیم با آمریکا و غرب باشد، حتی اگر از تمام مواضع تهاجمی گذشته اش کوتاه بیاید و تسلیم مطلق شود و تاسیسات هسته‌ی نظامی اش را به یک اتوبان چند خطه‌ی یک طرفه (از غرب به ایران) تبدیل کند، باز هم با یک مشکل بزرگ داخلی، به ویژه در میان نیروهای اصول‌گرا - و حتی آحاد مردم - مواجه خواهد شد. رهبری کنونی نظام از آن کریزمای مطلق آیت الله خمینی برخوردار نیست که به عنوان کلام آخر تمام جناح‌های حکومتی و خودی را خاموش کند و با یک تشر همه را سر جای خود بنشانند. طغیان کسانی مانند مهدی کروبی - که در مجلس ششم نشان داد تابع محض "حکم حکومتی" رهبری است - و ایستاده‌گی موسوی و بخش عمده‌ی از اصلاح‌طلبان دولتی در برابر رهبری، به همراه نارضایتی هاشمی رفسنجانی که مرتب بر مواضع آخرین خطبه‌ی نماز جمعه اش تاکید می‌کند، همه‌گی موید این امر است که جای گاه رهبری در میان اکثریت اصلاح‌طلبان سابقاً مطیع، بلاوجه شده است. نامه‌های پی‌در پی امثال تاج زاده تا نوری زاده و بیانیه‌ی مشارکت و مجاهدین انقلاب و شعار "انتخابات آزاد" رفسنجانی و غیره فرضیه‌ی پیش‌گفته را ثابت می‌کند. از سوی دیگر شورش احمدی نژاد و تیمش در برابر احکام رهبری (از مقاومت در برابر حکم عزل مشایب تا برکناری وزیر اطلاعات و خانه نشینی یازده روزه و غیره) ضلع دیگری از همین افول کریزما را به نمایش می‌گذارد. عقب‌نشینی فرضی و احتمالی در پرونده‌ی هسته‌ی بی‌بیش از یک شکست بزرگ است. باخت بزرگ است. باخت تا آخرین ریال!

مقاومت هسته‌ی بی!

از هارت و پورت‌های زنجیر گسیخته‌گانی همچون نتانیاهاو و سایر دولتمردان اسرائیلی که بگذریم، آمریکا و متحدینش در کنار اعضای اتحادیه‌ی اروپا و حتی چین و روسیه بارها در مقابل عبور از خطوط قرمز آژانس و اکنش نشان داده‌اند. تنگ کردن حلقه‌ی محاصره‌ی تحریم‌ها - که از اول نیز دودش به چشم فرودستان رفته است - و صدور قطعنامه‌های مکرر شورای امنیت با امضای چین و روسیه نشان می‌دهد که با وجود شکل بندی تازه‌ی بی از تقسیم جهان امپریالیستی در منطقه‌ی ما امکان پیشروی در زمینه‌ی هسته‌ی بی برای جمهوری اسلامی بسیار محدود است. روس‌ها متحدان تاکتیکی قابل اعتمادی نیستند. آنان در تکمیل پروژه‌ی بوشهر بارها بامبول درآورده‌اند. موشک‌های اس - 300 را تحویل نداده‌اند، در ماجرای تقسیم 20 درصدی سواحل و آب‌های دریاچه‌ی خزر به ساده‌گی از جمهوری‌های سابق حمایت کرده‌اند. در زمستان سیاست خارجی به غایت فرصت‌طلبانه‌ی مسکو، جمهوری اسلامی فقط می‌تواند با یک بستنی و کیسه‌ی یخ خود را گرم نگه دارد.

تحریم‌ها، وضع مردم ایران و به ویژه کارگران را تا باتلاق یک زنده‌گی فاجعه‌بار ساقط کرده است. ساده‌ترین مایحتاج خوراکی، دارویی، آموزشی، وسایل مورد نیاز زنده‌گی عادی طی چند ماه گذشته تا 350 درصد افزایش قیمت داشته است. صنایع ایران یکی پس از دیگری به مخروبه تبدیل شده است و تعداد هنگ‌های ارتش کارگران بی‌کار روزانه رو به فزونی است. خرده‌بورژوازی متوسط و تحتانی ایران هم به خاک سیاه نشسته است. بخشی از بورژوازی حاکم ایران - از

عسگر اولادی بازار گرفته تا نهان‌اندیشان اتاق بازرگانی - از رکود تورمی موجود فقط ناراضی اند و مقصر اصلی آن را ناکارآمدی تیم احمدی نژاد می‌دانند. بخش دیگری از همین بورژوازی از نعمت رانت ها و دور زدن تحریم ها و تبدیل دلار دولتی به ریال ثروت های افسانه‌ی انباشته‌اند. کاهش شصت هفتاد درصدی درآمد ارزی ناشی از تحریم نفت علاوه بر این که کسر بودجه‌ی در حدود 54 میلیارد دلار را به دولت تحمیل کرده است؛ علاوه بر این که ارزش پول ملی و به تبع آن قدرت خرید توده‌ها را به شدت کاسته است، علاوه بر این که دوزار بهره‌ی بانکی پس انداز کارمندان را به ده شاهی تقلیل داده است، علاوه بر این که تبدیل درآمدهای ارزی به ریال و پرداخت یارانه‌ها را به یک حجم نقدینه‌گی عظیم تبدیل کرده است و ... قدرت واردات دولت را نیز به همین میزان کاسته است. دیگر بازار ایران از انواع کالاهای ارزان قیمت چینی - از کامپیوتر و تله‌ویزیون تا چوب بستنی - اشباع نیست. بهای یک لپ‌تاپ ساده که تا دی‌روز 600 هزار تومان بود، امروز به 3 میلیون تومان رسیده است. بدین ترتیب نه فقط فرزندان کارگران از ابتدایی‌ترین وسایل آموزشی بی‌بهره شده‌اند، بل که لبنیات و میوه و گوشت را نیز در سفره‌ی سوراخ‌شان نمی‌بینند. در اقتصاد غیر تولیدی و واردات محور ایران ارزان‌سازی پول ملی یک ضربه‌ی کشنده به فروستان است. چند نرخ‌ی شدن ارز به رانت‌هایی در حد واردات پورشه‌ها و مازراتی‌های 2 میلیارد تومانی با ارز دولتی دامن زده است و امکان تهیه‌ی حیاتی‌ترین داروها را برای مردم زحمت‌کش به هیچ‌تقلیل داده است. آش‌فاصله‌ی طبقاتی در ایران آن قدر شور شده است که آقای حسین شریعتمداری در سرمقاله‌ی کیهان از ضرورت مصادره‌ی خودروهای میلیاردی در تهران می‌نویسد!! مصادره‌ی خودروهای میلیاردی و رسیدن به خانه‌ها و سرمایه‌های تریلیاردی!! مصیبت را ببین.....

باری در شرایطی که توان وارداتی دولت ایران دست کم تا هفتاد درصد کاهش یافته است البته که دولت چین نیز یکی از بازارهای پر سود خود را از دست داده و در آینده دلیل زیادی برای دفاع از جمهوری اسلامی نخواهد داشت. دولت "عدالت محوری" که طی هفت سال با هفتصد میلیارد دلار درآمد نفتی کشور را به مرز فاجعه رسانده است، قادر به تحمل و ادامه‌ی چنین وضعی نخواهد بود. با هوده است که احمدی نژاد در کورس یک فرار به جلو، دیگر تحریم‌ها را کاغذ پاره نمی‌داند و از تاثیر مخرب آن‌ها بر اقتصاد دولت و بازار شکایت می‌کند و خواهان حل مساله‌ی مذاکره با آمریکا می‌شود. بی‌هوده نیست که امثال لاریجانی مجلس نیز زمان فعلی را مناسب‌ترین دوران برای حل "مناقشه" با آمریکا می‌دانند.

به هر حال واقعیت این است که ادامه‌ی تحریم‌ها تمام مولفه‌هایی را که ما، در مقاله‌ی "**خطر فلاکت**" بر شمردیم تشدید خواهد کرد. فقر، بی‌کاری، تن‌فروشی، اعتیاد، خشونت، طلاق، بیماری، خودکشی، افسرده‌گی، سوء تغذیه، مرگ کودکان و بیماران، نزول پرنسپ‌های فرهنگی و ... را به نحو بی‌سابقه‌ی تشدید خواهد کرد و کشور را به مرداب یک فلاکت واقعی فرو خواهد کشید. پیداست که چنین وضعی امر سازماندهی و تشکل‌یابی و مبارزه‌ی طبقاتی را نیز به انحطاط خواهد برد. **فعالان کارگری سوسیالیست و پیش‌تازی را می‌شناسم که در غم نان مدت هاست که دست از فعالیت سازمان‌یابی کارگری کشیده‌اند و ... درد همان است که استاد و رفیق ما احمد شاملو گفت "غم نان اگر بگذارد". و نان یعنی آموزش و بهداشت و ... شادی و البته آزادی!**

هدف آمریکا از تشدید تحریم‌ها به تسلیم کشیدن دولت ایران از طریق "شورش گرسنه‌گان" هم هست. حرکت‌هایی مثل نیشابور! اما واقعیت است که از شورش جامعه‌ی ضعیف شده و فقر زده و غیر متشکل هیچ تحفه‌ی بیرون نخواهد آمد. اگر فقر و گرسنه‌گی به انقلاب دامن می‌زد، اینک در آفریقا همه روزه شاهد انقلاب‌های رادیکال بودیم. در نتیجه این ادعای آمریکا و متحدانش (هواخواهان جنگ و تحریم در اپوزیسیون مزدور) گزافه‌گویی مهملی بیش نیست. در کنار

تضعیف جان فرسای مردم و با وجود زیان های ناشی از فرار و اعتصاب سرمایه و اختلال در روند انباشت، بورژوازی فربه ایران چیز زیادی از دست نخواهد داد. بخش عمده یی از این بورژوازی حاکم که ریزه میزه هایش چند باشگاه میلیاردی فوتبال را درجا و با یک فقره چک می خردند(امثال هدایتی ها) کماکان به اعتبار پول های بادآورده سوار پورشه خواهند شد و فصل کوچ بیلاق – قشلاق خود را در حد فاصل ویلاهای چند هزار متری لارناکا تا تورنتو سپری خواهند کرد. نظام سیاسی اقتصادی حاکم به موازات تقلیل درآمدهای ارزی اش به لحاظ پای گاه اجتماعی و طبقاتی ضعیف تر از گذشته خواهد شد و بیش از همیشه به توان نظامی، پلیسی، انتظامی و امنیتی اش تکیه خواهد زد. ادامه ی تحریم ها، برنامه ی ادغام در سرمایه داری جهانی را منحل و دست کم مختل خواهد کرد و به تبع آن روند انباشت سرمایه نیز با اختلال جدی مواجه خواهد شد. فرار و اعتصاب سرمایه به سوی رقبای منطقه یی ایران شدت خواهد یافت. هژمونی منطقه یی دولت ضعیف تر از همیشه خواهد شد و آمریکا و متحدان اروپایی اش به راحتی خواهند توانست بدون حضور نظامی در منطقه و از طریق ترکیه و عراق و مصر و عربستان و قطر – و فردا احتمالاً سوریه – سیاست های خاور میانه یی خود را پیش ببرند. به نظر نگارنده روند جدید تقسیم جهان امپریالیستی از آفریقای شمالی تا افغانستان، پاکستان و آسیای میانه و قفقاز به همین شکل پیش خواهد رفت. در چنین حالتی جمهوری اسلامی حتا اگر به بالاترین ظرفیت غنی سازی هم رسیده باشد به دولتی منززل، بی ثبات و نظامی تر مانند پاکستان و حداکثر کره شمالی تغییر چهره خواهد داد. به نظر نمی رسد برای جلوگیری از چنین وضعی، از دست روسیه و چین کاری ساخته باشد. سیمای جدید منطقه یی ما تا اطلاع ثانوی و تا یک آینده ی قابل پیش بینی با هژمونی اسلام نئولیبرال عدالت و توسعه ی اردوغانی شکل خواهد بست!

هر یک از این دو سناریوی محتمل، بدون شلیک یک گلوله تحقق پذیر تواند بود. کسانی که هنوز در توهم وقوع جنگ هستند این گزینه ها را نخوانده اند. "همه ی گزینه ها روی میز است" یک بلوف توخالی بیش نیست. آمریکاییان برای رونق زرادخانه ها و فروش هشتاد میلیارد دلاری تسلیحات به عربستان و امارات و قطر و... (میلیتاریسم کینزی) هر از چند گاه گرد و خاک ایران هر اسی راه می اندازند. در خواست استقرار سپر موشکی پاتریوت از سوی دولت ترکیه دامن زدن به یک جنگ روانی و میلیتاریزه کردن منطقه است. دولت اوباما به اعتبار بخشی از دلارهای نفتی عربستان و قطر و کویت یکی دو درصد از نرخ های بی کاری آمریکا کاسته است.

خلاصه کنم. خلاص شدن از "شر" تیم احمدی نژاد – حتا اگر به ساده گی انجام شود که کمی غیر محتمل است – دولت یازدهم جمهوری اسلامی با هر ترکیبی از محافظه کاران و اصول گرایان، باز هم با یکی از دو راه پیش گفته مواجه خواهد شد. آسفالت داغ این دو راه به تمامی سیاسی است و چنان که بارها گفته شده ورود به هر یک از آن ها از اختیارات دولت و مجلس بیرون است. اگرچه شانس گزینه های پراگماتیستی مانند رفسنجانی و چهره های رفرمیست کنسرواتیستی همچون محمدرضا عارف و نجفی برای خروج از صندوق های رای تقریباً غیر ممکن است، اما حتا در صورت عروج ناگزیر جناح رفسنجانی، باز هم شیخ اکبر از نوشتن و انتشار خاطرات خود در سلسله مجلدات کتاب های "عبور از بحران" باز خواهد ماند! با چنین تصویر و به اعتبار چنین فرضیه هایی – گیرم که درصد اندکی از یک تحلیل واقع بینانه را با خود داشته باشد و به قول حاکمان فقط سیاه نمایی باشد – آیا می توان پرسید: جمهوری اسلامی به کجا می رود؟

در آستانه ی انتخابات دهم (1388) سردار دکتر محسن رضایی دلیل کاندیداتوری خود را این گونه بیان کرده بود "کشور در آستانه ی پرتگاه ایستاده است!" حالا و در آینده ی پیش رو چه؟

محمد قراگوزلو - تهران . هفتم آذر ماه 1391